

رنالیسم پویا و جلال آل احمد

دکتر محمد حسین دهقانی فیروزآبادی

عضو هیات علمی دانشگاه یزد

چکیده

تاریخ ادب و فرهنگ و هنر ایران پیوسته شاهد حضور کسانی بوده است که پر نمود حضور یافته و گاه و بیگاه روحی جدید در کالبد افسرده هنر دمیده‌اند و از برکت این حلول مبارک، زبان فارسی و به تعبیر رساتر در ادبیات فارسی، مجال تاخت و تاز این نوابغ گردیده است.

این رهروان مسیر پر پیچ و خم ادبیات گاهی بزرگترین تحولات درونی جامعه را سبب شده‌اند. اینکه می‌بینیم نام و یادشان همواره بر تارک فرهنگ این مرز و بوم می‌درخشد، نه از ظرافت قلم که از طراوت و صلابت فکرشان است. اینان قلم را وسیله نان خوری نکرده‌اند؛ از قلم به معراج اندیشه‌ها عروج کرده‌اند. اینان رسالت راستین خود را که همانا «بیداری» و «بیدارگری» است هیچگاه از یاد نبرده‌اند.

در این مقاله، نام یکی از رادمردان، جلال آل احمد عنوان بحث قرار گرفته و سعی می‌شود زوایایی از زندگی پرتلاطم او به تصویر کشیده شود.

«رنالیسم» موضوعی سفسطه‌ستیز است و جلال آل احمد به عنوان نویسنده‌ای که بنیان فکر او رنالیسم است و در عین واقع‌گرایی، برخوردش با وقایع عقلانی و منطقی است شاخصیت دارد. او خود می‌گوید: «من دست کم، خود می‌دانم که با این قلم جوری تا نکرده‌ام که دل کسی به دست بیاورم، چه رسد به وجاهت ملی. من زده‌ام و خورده‌ام و با این زد و خورد، دست کم خودم را نیز لگ داشته‌ام، بی هیچ منتی برای احدی».



امروز، ما پژواک کلام او را می‌شنویم و برخورد عقلایی و واقع‌گرایانه او را در گستره آثارش شاهد هستیم و با تمام وجود، آن را درک می‌کنیم. رنالیسم جلال، پویا و فعال است، بی هیچ نقطه مقابل.

اصطلاح «رنالیسم فعال» یا «پویا» در مقابل رنالیسم «منفعل» و «ایستا» به کار برده شده است؛ زیرا هنرمندان و ادبا، بخصوص در کشور ما ایران، برون‌تاب‌های هنری خود را به نحو ویژه‌ای بروز می‌دهند. بعضی در برابر حوادث، فعال هستند، یعنی موجودیت وقایع را می‌پذیرند و ضمن همبرنشینی با وقایع و با معیارهای انسانی که از آن میان عقل است، خود را بازیگری از نمایش واقعیت می‌دانند و با پیروی از نظام طراحی شده و الگوپذیرفته حوادث به گونه‌ای فعال، حوادث را هدفمندانه پی می‌گیرند و نسبت وقایع را با خود تنظیم می‌کنند و گروهی دیگر به جای تماشای و حفظ طمأنینه رفتاری، منفعلانه تسلیم پیش‌آمدها می‌شوند و نهایتاً منکوب و سرخورده، پی سپهر حوادث می‌گردند و باعث فرسایش توانایی‌ها و نهادهای ارزشی خود می‌گردند.

کلیدواژه‌ها: رنالیسم، واقع‌نگری، واقع‌گرایی، پویا و فعال، منفعل و ایستا، مکتب‌های ادبی.

مقدمه

چشم خود را می‌کشاییم؛ جهان را، البته آن قسمت از جهان که در افق دید ماست، می‌نگریم. چه می‌بینیم؟ چگونه می‌بینیم؟ واکنش ما چیست؟ آیا آنگونه می‌بینیم که می‌خواهیم ببینیم؟ آرزو می‌کنیم چگونه ببینیم؟ براستی، چیست آنچه ما درک می‌کنیم و می‌بینیم؟

همه چیز در حدّ خود واقع است. عالم مجموعاً توان و توانش است و در حدّ قوه، ثابت و لایتغیر (جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَاتِبٌ). آنچه متفاوت است، نمود و نمایش این قوه است؛ البته نمایش و کنش هم ثبوت دارد؛ ولی چون هر نمایش تماشاگر می‌خواهد و تماشاگران قهراً متفاوت‌اند، بنابراین، نمایش متفاوت جلوه می‌کند.

انسانها یا به عالم واقع منحصرأ نگرش دارند - بی‌تعهد - و یا ممکن است بعداز نگرش، گرایش هم پیدا کنند - با تعهد. این است که واقع‌نگری و واقع‌گرایی برحسب



نگرندگان یا گرایندگان، متفاوت جلوه می‌کند. به هر حال، چیزی که ثابت است، واقعیت در موقع خودش است.

باید دانست که واقعیات ضرورتاً مادی و محسوس به حواس ظاهری نیستند؛ زیرا واقعیاتی از سنخ مجردات و ذهنیات هم بُعد دیگری از واقعیات محسوب می‌شوند. جهان وجود دارد؛ ماده هست، غم هست، شادی هست، ارتباط هست؛ در گستره وسیع‌تر، جامعه هست و مترتب بر آن، برخوردها، تقابلات، تضادها، برابرنشینی‌ها و همبرنشینی‌ها و سایر مفاهیم ظاهری و باطنی در عالم وجود هست و به تعبیری دیگر، «واقعیت» دارد.

جالب توجه اینکه همه این «هست»ها بدون وجود انسان هم «هست»اند. این واقعیات‌ها، اعم از فیزیکی و غیرفیزیکی آنها، کلاً عناصر عالم وجود هستند؛ انسان هم یکی از آنهاست.

اما آنچه مورد بحث ماست و در قالب اصطلاح ادبی اروپایی، به «رئالیسم = realism» موسوم است، نامی است که بُعد «فعلی» آن بر بُعد «اسمی» چیرگی دارد. وقتی می‌گوییم «واقعیت»، دو معنی از آن اراده می‌شود: یکی معنی درونی و اسمی و غیرمرتبط با انسان است که شامل پدیده‌های موجود عالم وجود می‌شود؛ دیگری معنی بیرونی و فعلی و تحلیلی آن است که مفهومی انتزاعی و مجرد از واقعیت است. این نوع اخیر از واقعیت است که در اصطلاح، به عنوان یک مکتب فلسفی و به معنی طرز فکر و شیوه تلقی از عالم وجود، مطرح گردیده و موضوع ژرف ساخت شاخه‌های مختلفی از مباحث علمی، هنری، ادبی و فلسفی واقع شده است. بر پایه این موضوع، مباحث گسترده‌ای چون: شناخت وجود و اصالت وجود، شناخت ماده و اصالت ماده، شناخت طبیعت و اصالت طبیعت، انسان‌شناسی و اصالت انسان و همین موضوع ویژه مورد بررسی ما، یعنی «رئالیسم» یا واقع‌گرایی مطرح می‌شود.

بر مبنای فرضی هندسی، واقعیات عالم وجود بر سطحی افقی قرار دارند که انسان در این سطح چون نقطه‌ای تابناک و هدمند در حرکت است؛ زیرا حرکت لازمه حیات و نمودار زندگی است.



معانی لغوی و اصطلاحی رتالیسم

رتالیسم که از کلمه (real) به معنای «واقع» مشتق شده، در طول تاریخ، به معانی مختلف استعمال گردیده است. رتالیسم در حوزه‌های مختلف فرهنگ بشری معانی و مفاهیم مختلف دارد و در میدان‌های مختلف، قابل تأمل و بررسی است:

در حوزه فلسفه

در فلسفه، رتالیسم به دو معنی مختلف استعمال شده است: الف) در فلسفه اسکولاستیک (Scolastique) در قرون وسطی، که به فلسفه «اصحاب مدرسه» معروف است، یگانه بحثی که مورد توجه و موجب برپایی جدال عظیمی بود مبحث «وجود کلی» بود؛ بدین معنی که آیا کلی - مانند انسان - موجود است یا نه؟ و ب) بر فرض وجود، آیا وجودش ذهنی است یا در خارج تحقق دارد؟ و آیا در خارج، وجود مستقل دارد یا نه؟

به کسانی که برای کلی، واقعیت مستقل از افراد قائل بودند «رتالیست = realist» می‌گفتند و کسانی که به هیچ وجه، وجودی برای کلی - نه در خارج و نه در ذهن - قائل نبودند و کلی را فقط اسم و لفظ خالی می‌دانستند «نومینالیست» (nominalist) نامیده می‌شدند. دسته دیگری نیز بودند که برای کلی، وجود ذهنی و وجود خارجی در ضمن و ملازم افراد معتقد بودند. آنها را «ایدالیست = idealist» می‌نامیدند.

ب) معنای دوم رتالیسم، همان است که امروزه در اصطلاحات فلسفی به کار می‌رود؛ یعنی اصالت واقعیت خارجی و در این معنی، رتالیسم فقط در مقابل «ایدالیسم»، که به معنای اصالت ذهن یا تصور است، قرار می‌گیرد.

در دوره جدید، رتالیسم یا مذهب اصالت واقع، عبارت است از اصالت دادن به ظاهر و انکار مطلق هرچه ورای ظاهر حسی است. زیرا از آنجا که همه چیز از طریق تجربه به دست می‌آید و حتی حوزه عقل نیز خارج از محدوده تجربه نیست. بنابراین، «هستی» و «وجود» همان چیزی است که در تجربه حسی، آشکار می‌گردد و جز این، هیچ امر دیگری به عنوان «واقعیت» وجود ندارد.

این نحوه رتالیسم که شاید بهترین مترادف آن «ظاهرینی» یا «ظاهرپرستی» باشد



مفهومی جز اصالت هواهای نفسانی بشر ندارد؛ بدین معنی که هرچه در ظرف حس «ما» می‌گنجد اصیل است و وجود دارد و هرچه نمی‌گنجد موهوم و بی‌اعتبار است: پس ملاک وجود «ما» هستیم.

اگر رئالیسم جدید «حس» انسان را اصیل می‌داند، ایدآلیسم جدید «ذهن» انسان را مبنا بلکه حقیقت وجود می‌داند. پس، می‌توان گفت که برآیند این دو نگرش، نوعی «اومانیسیم = humanism» را شکل می‌دهد، زیرا ایدآلیسم و رئالیسم که در هریک از آنها، وجهی از انسان به عنوان کلّ مطلق مطرح می‌شود، در «اومانیسیم» به وحدت می‌رسند.

* در حوزه نقاشی

هنرمندان پیرو این مکتب معتقدند که قیافه طبیعت را، زشت یا زیبا، باید آزادانه منعکس کرد. مثلاً نقاشان رئالیست، در تصویر تابلو، فقط به مشاهده احوال حاضر می‌پردازند و چون ممکن نیست گذشته را مشاهده کرد، از نظر آنها، نقاشی تاریخی بی‌معنی است.

«موسیو ژرژمارلیه = George Marlier» در خطابه‌ای که در کنگره بین‌المللی تاریخ هنر به سال ۱۹۳۰ میلادی در بروکسل قرائت کرد، در مورد رئالیسم - بخصوص در نقاشی - گفت: «میان رئالیسم به معنی تقلید مو به موی واقعیت و رئالیسم به معنی نشان دادن صحنه‌های زندگی فقرا، باید قائل به تمایز بشویم. غالباً مردم معنای اول را در نظر دارند؛ ولی چنین تصویری از رئالیسم به ندرت وجود داشته است».^۲

در مجسمه‌سازی هم که مانند نقاشی در اواسط قرن نوزدهم رو به تکامل می‌رفت و متوجه رئالیسم می‌شد، نوگرایی پدیدگشت و مشاهده و نمایاندن زندگی معاصر به طور کامل و حقیقی از صفات مخصوص این فن گشت؛ ولی ترقی و تکامل این صنعت، بسیار کمتر از ترقی نقاشی صورت گرفته است.^۳

* در حوزه ادبیات

در حوزه ادبیات، سبک رئالیسم در مقابل ایدآلیسم است. در این حوزه، رئالیسم



یعنی سبک نوشتن یا گفتن متکی بر نمودهای واقعی و اجتماعی. در مقابل آن، سبک ایدآلیسم در ادبیات عبارت است از سبک مبتنی بر تخیلات شاعرانه‌گوینده یا نویسنده. در ادبیات، سبک رنالیسم سعی دارد در تألیفات خود^۴ تصور واقعی حیات بشر را شرح دهد و علیه افراط ادبیات تخیلی و شخصی و احساساتی مجادله کند. «این سبک می‌خواهد هاله‌های رازگویی (mysticism) که زمانی پدیده‌های ادبی را با رنگهای گرم شاعرانه احاطه کرده بود و جوّی جاذب و صمیمی و در عین حال کاذب، اطراف آنها آفریده بود پراکنده سازد تا اشیاء در روشنایی، روبروی ما ظاهر شوند.»^۵

مکتب واقع‌گرایی ادبی، پیش از آنکه در عمل، به عنوان مکتب ادبی مستقل عرضه شود، با موجودیتی استوار و مستحکم و جازم در سراسر پیکره‌گرایش‌های فکری و فرهنگی انسانی حضور داشته و در آثار رمانتیک‌هایی چون «بالزاک»^۶ هم نشانه‌هایی از آن عرضه شده است. باید توجه داشت که واقع‌گرایی مکتب مقابل رمانتیک نیست؛ بلکه غالباً در مقابل مکتب پندارگرایی (idealism) است.^۷

«مکتب واقع‌گرایی، بیان تمام جهات و اوصاف واقعیت را - بدون دخالت ذهن نویسنده - در نظر دارد و جنبه «عینی» در نزد اصحاب این مکتب، هرگونه توجه به جنبه «ذهنی» را نفی می‌کند. واقع‌گرایی در ادبیات داستانی (fiction)، عبارت است از اینکه نویسنده بکوشد تا تمام ویژگی‌های واقعیت را آن‌گونه که هست و بدون توجه به زشتی یا ابتذال آنها، با نهایت دقت و بدون انحراف و پرده‌پوشی، توصیف و تصویر کند و اجازه ندهد که واقعیت از ورای غینک تخیل و احساس شخصی او انعکاس بیابد»^۹.

اینکه از بعضی اقوال مستفاد می‌شود که رنالیسم دنباله و نتیجه منطقی مکتب و یا مشرب خاصی است، صرفاً جهت سهولت تنظیم و ترتیب نظرات در بسط یک بُعدی گفتار یا نوشتار است، و گرنه شخصیت‌های هنری در آثار ادبی هر هنرمند، همه‌گویای واقعیت وجودی مؤلفان و مصنفان آن آثار است و این خود، نوعی واقعیت است و مطالعه در آن، در مکتبی تحت عنوان «رنالیسم» می‌گنجد.

مفاهیم کلی رنالیسم

رنالیسم در ادبیات، منبع بحث و گفتگوی بعضی مکاتب و نهضت‌هاست و از جمله



اصطلاحاتی است که اغلب در نقد، به اشتباه به کار برده می‌شود. به عنوان یک قاعده کلی، رئالیسم تلاش می‌کند که زندگی را «آنگونه که هست» نشان دهد، در صورتی که ایدئالیسم سعی دارد زندگی را «آنگونه که باید باشد» ارائه دهد. در ادبیات، رئالیسم معمولاً بیشتر به موضوع‌های عقلانی و منطقی و احتمالی تکیه می‌کند تا مسائل رماتیکی.

* زبان رئالیسم

رئالیسم برخلاف بعضی از انواع دیگر ادبی و مکاتبی چون «سمبولیسم»، زبان خاص، نظیر زبان مجازی (figurative language) که زبان زیباشناختی (aesthetic) است، ندارد؛ بلکه از زبانی که معمول است و معنای قاموسی و واقعی دارد استفاده می‌کند و ضمناً از جدل و دیالکتیک (dialectic) به مفهوم خاص آن برکنار است؛ زیرا شخصیت‌ها در آثار رئالیستی - ادبیات داستانی (fiction) - آشکار و «خودظهور» اند و این اشخاص (characters) همه در یک سطح مشخصی قرار دارند و هنرمند به اشخاص، شخصیت‌های شاخص‌تر داده، بعضی از گفتگوها را (dialogs) بارزتر ارائه می‌دهد و منتقد یا مصرف‌کننده تولیدات هنری در نقد صورت‌گرایانه (formalistic criticism)، الگوی تضاد بین دو نظر، یا میان ویژگی‌های شخصیت و یا سیستم‌های عقاید را مختلف و جدلی نشان داده، به نقد آن می‌پردازد و هم اوست که موارد متناقض نما (paradox) و تنش دار (tension) را که در هر شخصیت به گونه ثابت و واقعی به توانش (competence) نهفته است و گاه به نمایش (performance) ظاهر می‌شود، در قیاس با دیگر اشخاص، به تضاد و دیالکتیک که به طرف ترکیب و انحلال پیش می‌روند، نشان می‌دهد.

در آثار رئالیستی، شخصیت‌ها معمولاً تک بُعد (flat character) می‌نمایند. یا حداقل در اثر ادبی معین، چنین هستند و به تعبیر خاص آن، تیپ (type) هستند؛ ولی در ژرف ساخت وجودشان، شخصیتی چند بُعدی دارند (round character)؛ زیرا رفتار انسانی پیچیده است و شخصیت‌ها زبان رفتار خودند.

هویت شخصیت تک بُعدی همیشه قابل پیش‌بینی است و همیشه به یک نحو حرف می‌زند و عمل می‌کند؛ ولی رفتار شخصیت چند بُعدی، پیچیده (complex behaviour)



است و بعضی اوقات که هنرمند در اثر خود، او را در گسترهٔ اثر ادبی اش معرفی می‌کند، اعمال او خواننده را متعجب و متحیر می‌سازد.

اغلب از شخصیت‌های تک بُعدی (ساده) برای نقش‌های گم‌دی و از کاراکترهایی چند بُعدی، جهت ایفای نقش‌های جدی‌تر و تراژیک و رنالیستی استفاده می‌شود. البته اکثر نویسندگان از هر دو نوع شخصیت استفاده می‌کنند.

در «مدیر مدرسه» جلال آل احمد، شخصیت مدیر تک بُعدی است. او حاضر نیست و نمی‌تواند بُعد واحد شخصیتی خود را در مسیر حوادث شغلی تغییر دهد؛ لذا پیوسته در تعارض با شخصیت‌های تک بُعدی و تیپ‌های دیگر اجتماع است و آنها نیز به نوبهٔ خود و در سطح خاص اثر ادبی، دارای شخصیت واحدی هستند و هر یک از این تیپ‌ها، نمایندهٔ آحاد معینی از جامعه هستند. یکی از ویژگی‌های اشخاص تک بُعدی این است که به سادگی و سهولت، در بسط نمایش یک اثر ادبی باز شناخته می‌شوند؛ خیلی سریع، عاطفهٔ خواننده با چشم بصیرت به سیرت آنها می‌نگرد.

تفاوت عمدهٔ شخصیت‌های رنالیستی جلال با داستانهای رنالیستی دیگر، این است که اشخاص داستانهای او نمایندهٔ اکثریت جامعهٔ خود هستند، آن هم اکثریتی عام و غیراشرافی. الگوهای شخصیتی اشرافی در داستانهای جلال کمتر نموده شده است و اگر گاهی آنها را در داستان می‌بینیم، شخصیتی لِرزان و منفرد دارند.

یکی دیگر از ویژگی‌های اشخاص تک بُعدی جلال ماندگاری آنها در اذهان مخاطبان است. فراموش نمی‌شوند؛ چون همراه با وقایع و واقعیت‌های روزمره حرکت کرده‌اند. این اظهارات به مفهوم آن نیست که اصولاً در آثار رنالیستی، افراد ساده و تک بُعدی هستند یا باید چنین باشند؛ بلکه منظور این است که بُعدی از جامعیت یک اثر رنالیستی، بزرگ‌نمایی شخصیت تک بُعدی است.

جلال در داستانهایش که عمدتاً رنالیستی است، فقط توصیف‌گر واقعیات است. او در آثارش، شخصیت‌ها را انتخاب نمی‌کند؛ بلکه اثر به حدی با واقعیت مأنوس و محشور است که اشخاص در مواضع معین قرار گرفته، خود را انتخاب می‌کنند و خود را در اثر می‌نمایانند.



بعضی از ویژگی‌های برجسته رئالیسم

در اینجا به بخشی از ویژگی‌های این مکتب فهرست وار اشاره می‌شود. اجمالاً، نویسنده رئالیست کسی است که ظاهراً در انتخاب امور زندگی، جانبداری خاصی نشان نمی‌دهد؛ بلکه صحنه‌ها و آدم‌ها را چنانکه چشم می‌بیند توصیف می‌کند. اما از آنجا که هنر همیشه مستلزم انتخاب است - شاید به دلیل کوچکی صحنه و کمی جا و رعایت اختصار - نویسنده رئالیست کسی است که جنبه خاصی از زندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد و بیشتر، آن جنبه‌ای مورد تأکید است که هیچ جای تعریف و تمجید ندارد. عنصر غالب در آثار رئالیستی عینی‌گرایی (objectivism) و تجسم و اقع‌گرایانه شخصیت‌ها و ترسیم صادقانه و دقیق محیطی است که صحنه تضادهای اخلاقی است.

* رئالیسم چونان صافی‌ای در برابر چیزهای واقع محسوب می‌شود.

* در رئالیسم، تاریخ سرچشمه خیالبافی نیست؛ بلکه زمینه‌ای برای آگاهی‌های دقیق است.

* رئالیسم تشریح جزئیات است

* رئالیسم مقدمه شناخت است.

* رئالیسم هم «وسیله» و هم «قضاوت» است.

* در رئالیسم، زیبایی به معنی زشتی را زشت دیدن و زیبایی را زیبا دیدن است.

* رئالیسم تصویر استثناها نیست.

* رئالیسم نفی الهام است.

* رئالیسم محدودکننده نیست؛ چون در هر چیز جنبه‌های بیان نشده هست.

* رئالیسم قهرمان خود را از میان مردم انتخاب می‌کند که در عین حال نماینده همه

یک مجموعه است.

* رئالیسم موضوع معینی چون عشق ندارد.

* رئالیسم تأثیر متقابل مسائل روانی و مسائل اجتماعی و تأثیرات متقابل آنهاست.

* در رئالیسم، حوادث روزانه اساس کار قرار می‌گیرد.

* وقایع در رئالیسم، متناسب است.

* در رئالیسم، تضاد اجتماعی وجود دارد.



- * در رئالیسم، انسان به صورت موجود اجتماعی توصیف می‌شود.
- * در رئالیسم، محیط اجتماعی منظره نیست؛ بلکه عامل جاننداری است که ماهیت حوادث را تعیین می‌کند.
- * نویسنده رئالیست مسائل مبتلابه عموم را مطرح می‌کند؛ به تعبیر دیگر، درونمایه اصلی کار رئالیست، «عمومیت» است؛ زیرا همه مردم در آن شریک‌اند.
- * در رئالیسم، به تجارب شخصی اتکا نمی‌شود.
- * رئالیسم، قهرمان خود را از عالم خارج منفک نمی‌سازد.
- * رئالیسم دایره تأثیرات متقابل میان حوادث دنیای خارج و احساسات آدمی را وسیع می‌بیند.
- * رئالیسم با تبلیغات سازگار نیست.
- * رئالیست کسی است که مسأله را درست طرح می‌کند؛ ولی به آن پاسخ نمی‌دهد.
- * در داستان رئالیستی، تفکیک و تعمیم، دو چیز به هم بسته است؛ یعنی اینکه نویسنده در همان حال که افراد و اشخاص داستان خود را می‌آفریند که از سایر افراد مشخص باشند؛ جنبه‌های عمومی و طبقاتی زندگی او را نیز توصیف می‌نماید.
- * داستان‌های رئالیستی مردم‌گرایی بیشتری دارد، بر خلاف ادبیات سنتی که اشرافیت‌گرا است.
- * از ویژگی‌های رئالیسم، اساس کار قرار گرفتن حوادث روزانه و خصوصیات آدمهایی است که با حوادث روبرو می‌شوند.
- * ادبیات رئالیستی «توصیف انسان به صورت موجود اجتماعی»^۹ است، بنابراین، صفات نیک و بد را پدیده‌های ذاتی و طبیعی انسان نمی‌پندارد؛ بلکه آن را محصول جامعه می‌شمارد.
- * رئالیسم اصل و پایه هر نمودی است. حتی رمانتیسم نیز ژرف ساخت رئالیستی دارد. «رمانتیسم جهان محسوس را کشف می‌کند و در واقع، سرآغازی است برای رئالیسم. رمانتیسم بعد از این که واقعیت را در بر می‌گیرد، با شتاب و با ذهنیت به آن می‌پردازد، بعد رئالیسم جایگزین رمانتیسم می‌شود؛ یعنی تجزیه و تحلیل جای ترکیب را می‌گیرد و جستجوی دقیق، جانشین الهام یکپارچه می‌شود. رئالیسم طرفدار تشریح



جزئیات است نه ترکیب».^{۱۰}

* رئالیسم پدیده‌ها را با مناسباتشان در نظر می‌گیرد. نادیده گرفتن مناسبات موجودات با محیط، موجب نقصان بینش هنری اثر می‌گردد و نقاشی، طبیعت بی‌جان را جایگزین درک زندگی پویا و جاندار می‌سازد.

* در رئالیسم، باید از هر چیز شبیه به «الهام» دوری گزید؛ زیرا نوعی طرفداری و هیجان ساختگی است که انسان عمداً در خود ایجاد می‌کند و به خودی خود پیدا نمی‌شود.

* تصویری که آثار هنری و ادبی از جهان ارائه می‌دهند، نسخه کامل واقعیت نیست. هنر تنها کاری که می‌توان بکند این است که نظم گسترده و عظیم واقعیت را ارائه نماید؛ ولی این بدان معنی نیست که هنر همواره در همه زمانها واقع‌گرا بوده است.

* رئالیسم یکی از مهم‌ترین کلماتی است که در نقد هنر به کار می‌رود؛ ولیکن این ابهام از کثرت استعمال آن جلوگیری نمی‌کند. شاید دقیق‌ترین معنی کلمه رئالیسم در استعمال فلسفی آن باشد که پیش از این بدان پرداختیم.

* «رئالیست کسی است که ظاهراً در انتخاب امور زندگی، جانبداری خاصی نشان نمی‌دهد؛ بلکه صحنه‌ها و آدم‌ها را چنان که می‌بیند توصیف می‌کند. اما در واقع، از آنجا که هنر همیشه مستلزم انتخاب است - چنانکه پیش از این اشاره کردیم - نویسنده رئالیست کسی است که جنبه خاصی از زندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن جنبه‌ای است که هیچ جای تعریف و تمجید ندارد»^{۱۱} برخی دیگر از ویژگیهای رئالیسم ذیلاً ذکر می‌شود:^{۱۲}

* رئالیسم بیانگر برتری حقیقت واقع، بر تخیل و هیجان است.

* نویسنده رئالیست، نقّاش و مورّخ عادات و اخلاق مردم و اجتماع خویش است.

* در رئالیسم، حقیقت در طبیعت از حقیقت در ادبیات متمایز است.

* کار نویسنده رئالیست، نوعی تندنویسی و عکس‌برداری است؛ اما نه به آن صورت

که بیمار بیهوش روی تخت جراحی را مرده نشان دهد.

* فلسفه حاکم بر رئالیسم تا حدّی «فلسفه اثباتی» (positivism)^(۱) است.



* ادبیات رئالیستی و به طور کلی مکتب رئالیسم، آثار خود را منحصر به تشریح بی‌عدالتی‌ها و محرومیت‌های توده گمنام و بی‌نام و نشان مردم کرده است و نسبت به آنان، از خود همدردی نشان می‌دهد.

ویژگی‌های برشمرده شده، بخشی از شاخص‌های آثار رئالیستی محسوب می‌شود و اینک در بحث از ویژگی‌های رئالیستی آل احمد، نمونه‌هایی از آنها ارائه خواهد شد. داستانهای جلال آل احمد، معرف شخصیت خود جلال است. در تصویری اجمالی و هنری از جلال باید گفت: جلال دفتراً وارد می‌شود؛ مطلبی را که در زندگی عادی‌اش احساس کرده و با آن برخورد نموده است، در داستان یا داستانهایی قالب می‌زند. گویا جلال «خود» بیرونی خود را «خود» اجتماعی خود را با برخورد با مظاهر اجتماعی نشان می‌دهد. در حالی که ممکن است دیگرانی باشند که «خود خود» درونی خود را در آثارشان نشان دهند. طبیعی است در جامعه بیرون شخصیت جلال، وقایع گاه با او در تعارض هستند؛ این است که گاه می‌تازد، گاه با افراد وقایع می‌بازد و بعضی مواقع به بودن با مردم می‌تازد؛ این حالت یکی از نشانه‌های شخصیت رئالیستی است؛ زیرا واقعیت در بیرون متفاوت است.

جلال خود را با واقعیات، وفق می‌دهد. وفق به معنی سازش نیست؛ بلکه به معنی روبرو شدن است. چه بسا که گاهی وفق با واقعیت، همان مبارزه و ستیز با واقعیت باشد. جلال سعی کرده است در بعضی از داستانهایش، چون «زن زیادی» و «مدیر مدرسه»، در تصویر صحنه‌های زندگی حتی الامکان بی‌طرف بماند. شیوه نثر جلال در قصه‌ها و گزارش‌هایش، شیوه‌ای مقطع و فشرده، با حذف قرینه‌هاست که مورد تقلید پیروان او قرار گرفته است.

شاخص‌های آثار جلال و شاکله‌های نثر او متفاوت و متنوع است که هر یک می‌تواند به عنوان موضوعی جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد؛ از جمله موضوع‌هایی که از شخصیت جلال می‌توان لحاظ کرد، عبارتند از: برخورد با غرب، برخورد با طبقات

→ همه چیز فرع بر اراده و مشیت خدا با خدایان تصور می‌شده و این مرحله را مرحله خیالی (Fictive) می‌خوانند؛ ۲. مرحله ماوراءالطبیعه که انسان مجردات و مفهومی‌های انتزاعی را عین حقیقت و منشاء محسوسات می‌انگاشته و این مرحله را، مرحله «تجربیدی» (Abstractive) می‌نامند؛ ۳. مرحله تحقیق علمی که آن را مرحله مثبت (Positive) می‌خوانند (به نقل از «کلیات زیباشناسی»، مقدمه از بند توکروچه، ترجمه فؤاد روحانی).



اجتماعی، نسبیّت او با مذهب و روحانیت، برخورد با سیاستمداران، برخورد با خانواده، عکس‌العمل‌ها و بازتاب‌ها و تضادهای اجتماعی، میهن‌پرستی و ناسیونالیزم او، زبان و نژاد، بیان طنز او، برخورد با فرهنگهای مختلف، پسندهای جلال، برخورد با احزاب سیاسی، بینش سیاستمدارانه او، بُعد اخلاق در آثار و شخصیت او، توجه خاص او به «اصالت زن»، جلال به عنوان یک «مصلح» جلال به عنوان یک «منتقد»، جلال به عنوان یک معترض و موضوع‌های دیگر... و سرانجام جلال به عنوان واقع‌گرا و رئالیستی فعال و پویا.

باید توجه داشت که شاخصه رئالیستی آل احمد در سراسر شخصیت هنری او، به صورت یک جریان مطرح است و همین مطلب مورد توجه ماست، گرچه موجودیت و هویت این موضوع، آنگاه متحقق می‌شود که همه عناوین فوق به اضافه ابعاد دیگر شخصیت او مورد توجه قرار گیرد که این امر مستلزم گذر و نگرش بر همه بازتاب‌های هنری اوست؛ ولی در حدّ مجال مطالبی عرضه می‌گردد:

خوشبختانه، در زمینه زندگی و شرح حال جلال آل احمد آثار و مقالات متعدّد و متنوعی وجود دارد^{۱۳} که ما را مستغنی از تکرار می‌گرداند. آنچه به تکرار باید گفت این است که: «جلال یکی از نویسندگان و نظریه‌پردازان ایرانی است. هنر او را باید از یک طرف، قصه‌نویسی و از طرف دیگر، رساله‌نویسی و گزارش‌نویسی دانست. آل احمد در همه زمینه‌های نویسندگی - اعم از سنتی و علمی - تجربه دارد. سبک او «سبک خود او» است. از میان اطلاعاتی که در خصوص زندگی آل احمد وجود دارد، می‌توان سه عامل مهم را دریافت که مبتنی بر تأثیر حساس نویسندگی اوست: ۱- تولد او در یک خانواده سطح پایین تهرانی که اعضای آن بیشتر روحانیون شیعه بودند، ۲- شغل او به عنوان معلم مدرسه، ۳- علاقه خاص او به شرکت فعالانه در سیاست کشور که برای مدتی کوتاه تحقیق یافت.»^{۱۴}

شواهدی از رئالیسم در بعضی آثار جلال

* جلال مردانه با وقایع روبرو می‌شد و همیشه طرفدار حقیقت بود. سخنش از عمق وجود او برخاسته و با مردم و جامعه هم‌نوا بود و چونان نویسندگان راستین، همیشه در



صحنه و معرکه بود.

* او با ایمان دینی از خانواده‌ای مذهبی بالید و به درآمد و می‌گفت که نویسنده راستین، چشم امید مردم است. نویسنده به مردم امید می‌دهد:

«کلام تو ای کاتب همچون گل باشد که چون شکفت بوید و دل جوید و سپس که پژمرد، صد دانه از آن بماند و بپراکند؛ نه همچون خار که در پای مردمان خلد و چون از بیخ برکنی، هیچ نماند و اگر نه این همّت داری، هان! از خار و خسک بیاموز که با همه ناهنجاری این را شاید که آجاق مردمان گرم کند.»

زن زیادی، رساله پولوس رسول به کاتبان، ص ۱۶

«من نوکر این اجتماع و قلم می‌زنم و تا بتوانم می‌گویم و می‌نویسم و بالای سیاهی آق معلمی که رنگی نیست.»^{۱۵}

* او فردی اومانیست - رتالیست بود. او به هر گوشه‌ای سر می‌زد و از هر واقعیت زنده درس می‌آموخت و درس می‌داد.

* در عین حال که با چشم واقع‌بینانه، زشتی‌ها را می‌دید و ترسیم می‌کرد، تماشای زشتی‌ها برایش چندانس آور بود:

«حرف من در این فریاد از سر چاه، اینکه مبادا حق اندیشیدن را از ما گرفته باشند! چه، ما در این عرصات، سالهاست که نشستیم و رضایت داده‌ایم به اینکه دیگری یا دیگران برایمان نقشه بکشند و به جای خود ما بیندیشند؛ یا اینکه تا با رگ گردن بیندیشیم! یا در این اواخر، با اسافل اعضا!»^{۱۶}

* او به واقعیت می‌پرداخت و جویای راه صلاح و سداد و مسیری انسان دوستانه بود.

«صاحب این قلم می‌خواهد دست کم با شامه‌ای تیزتر از سنگ چویان و دیدی دروین‌تر از کلاغ، چیزی را ببیند که دیگران به غمض عین از آن درگذشته‌اند؛ یا در عرضه کردنش سودی برای معاش و معاد خود ندیده‌اند.»^{۱۷}



* آل احمد در جایی که از مردم و گرفتاری‌های آنها، در داستانهایش، سخن می‌گوید یک رئالیست انقلابی و پرشور است که همدرد دردمرد است. او سعی می‌کند واقعیت‌های زندگی اجتماعی را با نظری انتقادی عرضه دارد. سبک غالب در بعضی از قصه‌هایش بویژه «از رنجی که می‌بریم»، «رئالیسم سوسیالیستی» است.

* یکی از محدودیت‌هایی که در آثار رئالیستی وجود دارد این است که هنر و ایماژهای ذوقی کمتر مجال خودنمایی دارند؛ هرچند این محدودیت در آثار جلال هم وجود دارد، ولی بیان شیرین و مردمی جلال این نارسایی را می‌پوشاند. در عین حال، جلال در مواضع مختلف، صور خیال گوشنواز و چشم‌نواز خود را ساحرانه به نمایش می‌گذارد:

«جاده که تندتر از سرعت ماشین به استقبال ما می‌شتابد، در جلوی سپر
 آهنین مرکب ما، انگار دچار هراس شده از دو طرف به کنار می‌رود و راه
 باز می‌کند و از عقب ماشین از ترس جسارتی که کرده پا به گریز می‌نهد.
 گویا دریافته که ما همه زائریم.»^{۱۸}

* باز، گوید:

«از سوراخی که زیر پای من در کف ماشین ایجاد شده، شن‌های ریز و
 درشت جاده همچون خطوط باریک و پهن موازی به نظر می‌آید که مانند
 تیری که از کمان رها شده و در خط سیر خود اثری می‌گذارد، پا به فرار
 نهاده‌اند. در اطراف راه، همه چیز از ما می‌گریزد.»^{۱۹}

* در جایی دیگر، صورت خیالی خورشید را با ژرف‌ساختی مذهبی چنین نشان
 می‌دهد:

«خورشید که با قرص قرمز رنگ خود، کم‌کم فروتر می‌نشست در نظرم
 پرچم خونین عزاداران زهرا(س) می‌نمود که اندک اندک سرنگون
 می‌شد.»^{۲۰}

«نسیم مطبوعی از لای ماشین به صورت و گردنم می‌خورد و از یخه
 پیراهنم که باز بود می‌خزید و در سینه‌ام فرو می‌رفت و غلغلکم می‌داد.»^{۲۱}

* در داستان «پستچی» از مجموعه «دید و بازدید»، واقعیت تلخ پایان زندگی



انسانهای زجرکشیده و رده‌های پایین اجتماع را به تصویر می‌کشد. داستان با مضمونی تراژیک که با روحیهٔ طبقهٔ متوسط سنتی جامعهٔ ایرانی مناسبت دارد، موجودیت یافته است:

«دیوار کاهگلی کنارِ کوچه، که با این نم و رطوبت باران، بیش از آن تحمل طاق سنگین اطاق را نداشته، موقعی که «وحدتی»، پستیچی محلّ ما، به عادت همیشگی خود، آرام آرام از کنارِ کوچه می‌گذشته، بر سرش خراب شده بوده است».

* بعد در توصیفی واقع‌گرایانه، صحنهٔ مرگ را به تجسم می‌کشد:

«... سر یک تیرِ موریانه خوردهٔ ضخیم به پسِ گردن او گیر کرده بود و لاشه‌اش را، دمر روی زمین پهن کرده بود. کیفش زیر تنه‌اش مانده بود و هنوز دستِ بزرگ و استخوانی‌اش یک بستهٔ بزرگِ نامه و روزنامه را روی سینه‌اش فشار می‌داد. طرفِ راستِ صورتش کاملاً در گِل فرو رفته بود و خونی که از پیشانی‌اش می‌رفت، روی گِلِ کوچه می‌بست. کاسکت چرکینش از همان کلهٔ چرب طاقِ آن، دریده بود و فرقی سر بی‌موش، پوشیده از خون، از چاکِ آن هویدا بود. قیافه‌ها از اینکه مرگ را به پیش پای خود به عیان می‌دیدند، جدی‌تر شده بود... و من در آن هنگام، به اسکناس دوتومانی نوی می‌اندیشیدم که صاف و تا نخورده، لای تقویم سال جدیدم برای او کنار گذاشته بودم و او حتماً با آن می‌توانست گیوه‌ای برای پسرِ دبستانی خود بخرد».^{۲۲}

* زیباترین تصویرهای واقعی جلال زمانی جلوه‌گر می‌شود که درونمایه‌ای تراژدیک را مجسم می‌کند. به نظر می‌رسد که رتالیستی‌ترین آثار، آثاری است که با مضمونی غم‌آهنگ هویت می‌یابند. برای مثال، به تصویری می‌نگریم از واقعیت تلخ فقر در جامعه:

«مگه من آدم نیستم که با یک بیچهٔ شیرخوره، دندون رو جگر می‌ذارم و شیکمِ کارد خورده‌ام رو نیگه می‌ذارم؟ خجالت نکشیدی چهارتومن خرج کردی رفتی کرج به پیاله چای بخوری و روزه تو بشکنی؟ اونم بعد از ظهر؟ چرا دیگه سر خدا منت می‌ذاری؟ تو که مردش نیستی روزه بگیری، مگر



کسی مجبورت کرده؟ می‌خواستی این چهار تومن را بدی یک چارک انگور بگیری، بچه‌هایت سرافطار زهر مار کنند ...»

* در ادامه، تصویری دیگر آفریده، با قلم توانا و جملات رهای خود گوید:

«ماه شب هشتم در گوشه آسمان کیز کرده بود و با قیافه‌ای افسرده و غمگین، بر تمام بساط چشم حسرت دوخته بود. ستاره‌ها یا از دیدن این همه نادانی و فقر تاب و توان خود را از دست داده، ناگهان می‌مردند و به دنبال یک خط نورانی کوتاه که آخرین رمق حیاتشان را می‌گرفت در دنیای تاریکی و وحشت فرو می‌رفتند و یا آنها خیلی جسورتر و پردل‌تر بودند؛ همچون کسانی که به آفتاب چشم دوخته باشند، از اینهمه رنج و مذلت خیره می‌شدند و به یکدیگر با اشاره چشم و ابرو، چشمک می‌زدند و ما را مسخره می‌کردند.»^{۲۳}

* تنگنای مالی به عنوان یک واقعیت غیرقابل انکار و تقابل آن با مظاهر اشرافیت در آثار رئالیستی، به ویژه در آثار جلال نمود دارد:

«در یک گوشه اطاق به روی میز کوچکی، بیش از ده پانزده گلدان پراز گل‌های درشت، گل‌هایی که خریدن یکی از آنها هم در قدرت مالی من نیست، چیده شده بود و هوای اطاق را دلنشین ساخته بود. مُبل‌ها ردیف و تمیز؛ کارد و چنگال‌ها، بُراق و گلدان‌های نقره روی بخاری درخشنده.»^{۲۴}

* مذهب آمیزی نثر جلال مظهر دیگری از سبک اوست که شخصیت واقعی هنری او را نشان می‌دهد. در آثار رئالیستی مذهب و باورهای سنتی جامعه به طور خودکار و ناخودآگاه جلوه‌گر است:

«سه بار، زیر قرآن و آب و آرد رد شدیم و در مرتبه سوم، قرآن را بوسیدم و در میان هوایی که در اثر دمیدن «آیه‌الکرسی»‌ها و «چهارقل»‌های نزدیکانم، بوی مسجد و حرم از آن می‌آمد...، از خانه بیرون آمدم... در طول همه راه، تنها در اندیشه آتش‌پشت پایی بودم که برایم خواهند پخت... آری، ایرانی است و این مراسم: سبزی پلو با ماهی شب عید نوروز، هفت سین، سُله زرد و سمنو، رشته پلو، آتش رشته‌پشت پای... و هزاران آداب دیگر



که در نظر اول، جز عادات ناچیز و خرافه‌های پادروایی به نظر نمی‌آید؛ ولی در حقیقت، همه تابع و مولود شرایط زندگی بخصوص ایرانی است... ای ایرانی!... فکر کم کم از آنجایی بود که به در رفت و دیگر صدای آخوند را نمی‌شنیدم. به زیارتی که می‌روم، به بقعه و بارگاهی که چشم به راه ما ست و در گنبدنما، انعام آن را به شاگرد شوfer باید بدهم! به روضه‌هایی که در حرم خواهم شنید و به زیارت‌هایی که خواهم خواند؛ به دخیل‌هایی که به در و دیوار ضریح خواهم بست و به قفل‌هایی که به شبکه‌های نقره و خنک آن کلید خواهم کرد به ماچ و بوسه پیرزن‌ها که دیگر صدا نمی‌دهد و آدم را به چنلدش می‌اندازد و به خیلی چیزهای دیگر می‌اندیشیدم...»^{۱۴}

* در نوشته‌های جلال، انسانها بالانفرد، هویت نمی‌یابند؛ مهم خانواده است. در داستان «جشن فرخنده» از کتاب «پنج داستان»، واقعیت یک خانواده سنتی با همه قراردادهای معهودش که چونان قانونی لایتغیر بر همه حرکات و اعمال عادی و غیر عادی زندگی، اشراف دارد، ملاحظه می‌گردد؛ زندگی پدرسالاری، امر و نهی‌های متفاضلانه و متشرعانه پدر خانواده و کماکان، ناهمگونی کهن سالان با جوان سالان و مقاومت‌های تحجر در برابر تجدد و نهایتاً گردن نهادن تقدیری بر این سنن در عموم داستانهای جلال و بویژه، در این داستان مشهود است:

«ظهر که از مدرسه برگشتم، بابام داشت سر حوض وضو می‌گرفت. سلامم توی دهانم بود که باز، خورده فرمایشات شروع شد: بیا دستت را آب بکش، بدو سر پشت بون، حوله منو بیار. عادتش این بود. چشمش که به یک کدامان می‌افتاد شروع می‌کرد؛ به من یا مادرم یا خواهر کوچکم. دستم را زدم توی حوض که ماهی‌ها در رفتند و پدرم گفت: کره خرا! یواش‌تر».^{۲۶}

* در داستانهای جلال، اشیاء بنا بر ذاتیانشان، صامت هستند؛ ولی گاهی جان می‌گیرند و بیشتر مخاطب شخصیت‌های داستان می‌شوند. مثل داستان «گلدسته‌ها و فلک»:



«من برای اینکه درد و سوزش را فراموش کنم، سرم را گرداندم به سمت گلدسته‌ها که سر بریده و نیمه‌کاره در آسمان رها شده بودند و داشتم برای خودم فکر این را می‌کردم که اگر نصفه‌کاره نمانده بودند،...»^{۲۷}

* در تصویری زیبا گوید:

«یک جفت کفش پاشنه بلند دم در بود، درست مثل یک آدم لنگ دراز که وسط صدف نشسته نماز جماعت، ایستاده باشد.»^{۲۸}

* در داستانهای رئالیستی و بویژه، در بعضی از نوشته‌های آل احمد، تعارضی شدید بین حقیقت و واقعیت پدیدار می‌گردد که نهایتاً، واقعیت واقع و به ظاهر مطبوع بر حقیقت حقیقی غلبه می‌یابد، در این گونه موارد، نوعی فاجعه و تراژدی که نتیجه‌ای غم‌بار در پی دارد برای خواننده حادث می‌شود. با اینکه جلال تراژدی نگار نیست، ولی در داستان «بچه مردم»، اثری با این دورنمایه خلق کرده است.

* داستان «بچه مردم» از مجموعه داستان «سه تار» است. زن جوانی بعد از ازدواج مجدداً بین دو راهی حقیقت مهر مادری و واقعیت زندگی قرار می‌گیرد که سرانجام، تراژدی آفریده شده، واقعیت بر حقیقت غلبه می‌یابد و مادر، بچه را رها می‌کند.

این داستان در میان سایر داستانهای جلال منحصر و بویژه است و گویا همسانی محتوایی با دیگر داستانهای او ندارد. این داستان و شاید بتوان گفت، داستان «زن زیادی» داستان‌هایی عاطفه‌ستیز است که به نظر می‌رسد با روحیه جلال متباین باشد.

اگرچه این داستان صد در صد منطبق بر هنجارها و معیارها و بایسته‌های یک اثر رئالیستی نیست، ولی از جهتی در موقعیت‌های ویژه اجتماعی، به تناسب با بعضی روایات مختلف انسانی، گاهی وقایعی از این دست موقعیت می‌یابند.

به هر حال، تقابل بین عاطفه و حقیقت و با واقعیت و مطلوبهای آنی در این داستان بسیار خیره‌کننده است. احساس خشم و نفرت و بیزاری نسبت به مادر نامهربان خودگرا در هر کلمه و کلامی تقویت می‌شود؛ گویا خواننده در برکه‌ای مضمثرکننده شناور است و دست و پا می‌زند.

* * *

* آل احمد ضمن نمایش جو مذهبی در آثارش، نمی‌تواند در برابر تعصب متعصبان



مذهبی تسلیم باشد. واقع‌گرایی جلال به گونه‌ای است که همه سنن و آداب را در بر می‌گیرد؛ از کلاسیک‌ترین رفتارها گرفته تا رفتارهای رمانتیکی صنفی از مردم و ایده‌آلی نگری قشری دیگر، و بالاخره، برون تاب پوچ‌گرایانهٔ اِقتِشارِ نیهیلیست و دست آخر، باصطلاح، «دادائیسیم» قرن بیستم، همه در گسترهٔ تفکر رنالیستی جلال گنجایی دارد و به نظر می‌رسد رنالیسم «واقعی» باید چنین باشد که همهٔ واقعیت‌های جامعه را به قدر مطلق، بدون توجه به بار مثبت یا منفی آنها، در اثر ادبی نشان دهد؛ چه، یک اثر ادبی هنری در تفکر رنالیستی به آینهٔ شفاف منعکس‌کنندهٔ حرکت اجتماعی می‌ماند؛ آینه‌ای که رنگ بی‌زنگی و لطافت بی‌کثافت دارد؛ همه را آنگونه که هست بدون بزرگ و کوچک کردن و رنگ و وارنگ کردن نشان می‌دهد.

آل احمد از آن دسته از هنرمندانی است که با زبان نیش‌دار و تند خود، آینهٔ آثارش را صیقل داده، به نحوی که جامعه و شخصیت‌های نقش‌آفرین و بازیگر صحنه‌های آن را در آن آثار به جلوه و تماشا نهاده است.

داستان «ای لامس سبا» در توصیف صحنه‌ای رنالیستی در زمینه‌ای مذهبی چنین

می‌نگارد:

«مجلس پر بود از سیگارهایی که صاحب‌خانه در جاسیگاری‌ها پخش کرده بود، جز خاکستر گرد شدهٔ روی فرش و قالی و جز یک طبقهٔ دود در هوا، چیزی باقی نمانده بود؛ و مؤمنان مجبور بودند، اکنون دست به جیب کرامت خود کنند و از جیب بکشند.

«پارچه‌ای که روی جعبهٔ قرآن، جلوی قاری، انداخته بودند یک بخچهٔ سفید نقش و نگاردار بود. در گوشهٔ آن که به سمت مجلس در کنار جعبه آویزان بود، یک آهو در میان یک جنگل از دم تیر یک شکارچی که لای درختان پنهان شده بود می‌گریخت و تعجب است که تمام نقش و نگارها از درخت و آدم و آهو و از باروح و بی‌روح و همه برجسته بود و من خیلی در تعجب بودم که وقتی آقا از در وارد شد و همه با احترام او «یاالله» گویان بلند شدند، چرا به صاحب‌خانه نگفت که این بخچه را ببرد و بسوزاند و از نظر او، و بدتر از آن اینکه روپوش جعبهٔ قرآن باشد دورش کند!



«نفهمیدم؛ شاید خودِ آقا هم نمی دانست که کشیدنِ عکسِ ذی روح علاوه بر اینکه حرام است، اگر برجسته نقش شده باشد، کفر هم می آورد؛ چرا که این، کار طایفه «مجسمه» - لعنهم الله - است.»^{۲۹}

و در ادامه بیان آمیخته با طعن و طنز خود، گوید:

«... فکر می کردم لابد این جوجه مشدی ها که امشب پیدایشان شده و یا آن جوانک جسور، پیش خودشان خواهند گفت: به! اینجا که زنی نیست تا آقا مسأله حیض و احکام آن را بگوید! ولی بیچاره ها نمی دانند که به زنه‌ای خود مسائلشان را بیاموزند؛ و گرچه در اینجا زن نیست.»^{۳۰}

«این واعظ است که بالای منبر، دو زانو روی دوشک نرم نشسته، به آهنگ طنین داری فریاد می کشد و حقایق را برای مردم روشن می کند!»^{۳۱}

* جلال نمی خواسته است فقط مسائل عشقی و فتنه‌ای و تاریخی محض را به تصویر بکشد. او سعی کرده از بطن جامعه و مردم و از فرهنگ عامه که جلوه‌های محض واقعیت‌اند الهام بگیرد. اگرچه داستانهای جلال از نظر فن داستان نویسی مدرن و اروپایی آن ضعیف است؛ ولی در مقابل، آشنایی او با واقعیتی که خود، آن را لمس کرده جلوه‌ای بس درخشان دارد. او سعی می کند واقعیت‌های زندگی اجتماعی را با نظری انتقادی و با لحنی تند نشان دهد.

* داستان سه تار جلال بیانگر این است که وجود افراد جاهل و نادان در جامعه یک واقعیت هشدار دهنده است. نقش پسرکی عطر فروش در این داستان مظهر جهالت است. جهل او مانع ورود پسرکی بیچاره به مسجد می شود؛ پسرکی که روزی سخت و پُرکار را پشت سر گذاشته است.

این داستان درد فقر و تهیدستی را نیز به تصویر می کشد، به گونه‌ای که انگار انسان با این پسرک بدبخت همراه و هم قدم است.

«موهایش آشفته بود و روی پیشانی اش می ریخت و جلوی چشم راستش را می گرفت. گونه‌هایش گود افتاده و قیافه اش زرد بود.»^{۳۲}

«خیلی ضعیف بود، در نظر اول، خیلی بیشتر به یک آدم تریاکی می ماند.»^{۳۳}



و در ادامه، تصویر زیبایی از افسردگی پسرک ارائه می شود:

«تمام افکار او همچون سیم های سه تارش در هم پیچیده و لوله شده، در ته سرمایی که باز به دلش راه می یافت و کم کم به مغزش نیز سرایت می کرد، یخ زده بود و در گوشه ای کز کرده افتاده بود و بیاله امیدش همچون کاسه این ساز نو یافته، سه پاره شده بود و پاره های آن انگار قلب او را چاک می زد.»^{۳۴}

* پیش از این، گفتیم از ویژگی های یک اثر رئالیستی، زبان و بیان نافذ و لحن تند و خشن آن است که از ذهن یک انسان درد آشنا و واقعیت شناس تراوش کرده است. جلال مصداق بارز چنین شخصی است. جلال با بیان نافذ واقع نمایانه خود چنین می نگارد:

«چنین است که اساس ملاکهای زندگی شرقی که ما داریم به هم می ریزد. با چنین شرایط و اوضاعی، آیا باز هم می توان تحمل آن همه مقررات و قوانین را درباره زن و مرد ادامه داد؟ می بینید که بدجوری گیر کرده ایم و چه کسی به فکر این مشکلات است؟»^{۳۵}

* در کشورهایی با رژیم خودکامه، فقط نویسنده واقع گرا و درد آشناست که می تواند تا حدودی، واقعیت سیاسی و اجتماعی جامعه را در قوالب هنری، ادبی و داستانی منعکس کند و جلال در اکثر نوشته هایی که درونمایه ای سیاسی و اجتماع گرایانه دارد، نیکو از عهده برآمده است. او در کتاب «از رنجی که می بریم»، وضعیت سخت اجتماعی و استبداد دستگاه حاکم را به نحوی خیره کننده به تابش درآورده است:

«حیات یک عده انسان را به صورت گرد تیره ذغال در می آوردند و دوباره به خورد خود آنها می دادند.»^{۳۶}

* در بیان واقعیت های تلخ زندگی از توصیفات و تشبیهات زیبا و در عین حال، نافذ و هشدار دهنده استفاده می کند:

«همه دست از کار کشیدند و با قیافه هایی ناشناس و از گرد ذغال پوشیده که در میان آنها فقط سفیدی چشم ها و اگر کسی هم حوصله داشت لبخندی بزند، زردی دندانها پیدا بود... همه آرام و بی صدا، همچون مشایعت کنندگانی که از گورستان برمی گردند، ساکت و بی صدا به طرف



خانه‌های خود برمی‌گشتند.»^{۳۶}

* می‌بینیم که آل احمد از هر وسیله‌ای برای نشان دادن واقعیت زندگی اجتماعی مردم عصر خود استفاده می‌کند. آل احمد به دور از هر گونه تصنع و ظاهرکاری، به شیوه تحسین برانگیز، از علوم بلاغی و صور خیال بهره می‌گیرد:

«واگن‌های کوچک پر از ذغال که همچون یک عنکبوت سمج، خود را به این تارهای آهنین چسبانده‌اند و روی آن می‌لغزند و سرازیر می‌شوند، هوای درّه را پر کرده است.»^{۳۷}

* داستان «درّه خزان زده» از کتاب «رنجی که می‌بریم» واقعیت تلخ دیکتاتوری را در همه شئون اجتماعی و در کلیه سازمانها، چه بزرگ و چه کوچک، حتی در سیاهچال‌های معدن‌ها که زندانیان آن، خود با دست خود حفر کرده‌اند دیده می‌شود. در این داستان، مثل همه داستانهای رئالیستی، عناصر داستان خیلی ساده و طبیعی خود را نشان می‌دهند؛ آینده در هاله‌ای از سایه روشن به نظر می‌رسد. بهت و حیرت به اشخاص دست می‌دهد. یک نوع تسلیم منفعلانه در برابر وقایع از طرف عناصر و اشخاص مشهود است؛ اما با وجود اینکه آینده در سایه‌روشنی مبهم دیده می‌شود، این طور نیست که جهت آینده مشخص نباشد، جهت مشخص است؛ ولی نشانه‌ها مبهم و تاریک می‌نماید. به دلیل اینکه واقعیت نتیجه منطقی عوامل و احکام ثابت است، پیش‌بینی و نتایج عملکردها چندان مشکل نیست؛ تنها چیزی که در هاله ابهام می‌ماند کمیّت و موقعیت دریافت آن نتایج است، برخلاف داستانهای تخیلی و فانتزی و... که اهمیت و گیرایی آن در نامشخص بودن نتایج مترتب بر عملکردهای نقش آفرینان است. * در داستان «درّه خزان زده»، گویا مهندس آینده را می‌بیند، اما طول و گستره و عرض و حدود آن را دقیق نمی‌یابد، این است که متحیر و گیج به نظر می‌رسد. ولی هرچه می‌گذرد، او خود را با موقعیت واقع وفق می‌دهد.

نتایج در رئالیسم، کم و بیش مشخص است، چون واقعیت، موجودیت علت و معلولی دارد؛ به همین جهت است که روح را می‌گزاید:

«مهندس در تهایی بازداشتگاه [معدن] قدم می‌زد و به حوادثی که همچون یک دیو مهیب، پاشنه سنگین و عظیم خود را به روی درّه‌های



زیراب می‌گذاشت و زندگی انسانها را می‌فشرد، می‌اندیشید و صدای
رگبار مسلسل، دم به دم، افکار او را از جایی می‌برید و به جایی دیگر
می‌دوخت.»^{۳۸}

* این داستان نمونه‌کاملاً واقعی و خیره‌کننده ظهور دیکتاتوری در عصر استبداد
است. داستان از موضوع، موقعیت مکانی، طرح و پیام و صحنه‌های مناسب با مضمون
برخوردار است. ضمن اینکه رنالیسم با همه ویژگی‌های ارکانی‌اش، خواننده را با خود
همراه دارد و خواننده حوادث را پی‌می‌گیرد و بعضاً، برحسب زمینه واقع‌گرایانه خود،
حوادث بعدی را پیش‌گویی می‌کند...

اینها نمونه‌ای از شواهد تفکر رنالیستی جلال بود که عرضه گردید. مسلماً ذکر همه
شواهد باعث اطاله و اطناب کلام می‌شود و از حوصله این مقاله خارج است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

- ۱- جلال آل احمد، یک چاه و دو چاله، صص ۴۳ و ۴۴.
- ۲- هربرت رید، «معنی هنر»، ترجمه نجف دریا بندری، تهران، کتابهای جیبی - امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۳- دکتر محمد معین، «فرهنگ فارسی»، بخش ۵، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۵۸۳.
- ۴- تألیفات و آثار ادبی، شامل همه برون‌تابهای هنری انسان می‌شود که ذوق در سراسر آن جریان و سریان دارد. منظور از «جریان»، قرار دادن یک مورد هنری و ذوقی در زنجیره یک اثر ادبی، بدون تأثیرپذیری از قبل و تأثیرگذاری به بعد است؛ ولی «سریان» استقرار یک مورد هنری در ترکیب یک اثر ادبی به گونه اندراج است، به نحوی که متأثر از قبل و مؤثر در موارد هنری بعد از خود در زنجیره یک اثر ادبی باشد.
- ۵- گئورگ لوکاچ، پژوهشی در رئالیسم، ترجمه اکبر افسری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۶- انوره دوبالزاک، رمان‌نویسی فرانسوی (ولادت ۱۷۹۹م.، وفات ۱۸۵۰م.) یکی از پراثرترین نویسندگان جهان است. در داستانهای متعددش سعی کرده تا وضع اجتماعی زنان خود را به دقیق‌ترین صور ترسیم کند. از این‌رو از نویسندگان «واقع‌بین» شمرده می‌شود. با این همه، او از شوق و شور نویسندگان رمانتیک نیز بی‌بهره نیست. او مجموعه آثار خود را «کمدی انسانی» خوانده است. از آثار مهم او «بابا گوریو» (یکی از ده رمان مشهور جهان) «اوژنی گراند»، «زن سی ساله» و «چرم ساغری» را می‌توان نام برد.
- ۷- عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۶۸۰.
- ۸- همان، ص ۴۵۶.
- ۹- سیروس پرهام (دکتر میترا)، «رئالیسم و ضد رئالیسم»، ص ۳۶.
- ۱۰- رضا سیدحسینی، «مکتبهای ادبی»، چاپ دهم، تهران، انتشارات نگاه، ص ۱۵۶.
- ۱۱- هربرت رید، «معنی هنر»، پیشین (شماره ۲)، ص ۱۰۴.
- ۱۲- این موارد، از کتب مختلف - از قبیل «مکتبهای ادبی» رضا سیدحسینی، «تاریخ رئالیسم» مارکس رافائل و «رئالیسم و ضد رئالیسم» سیروس پرهام - استخراج گردیده است.

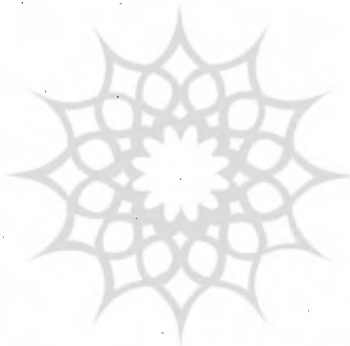


۱۳- بعضی از این مراجع عبارتند از:

- از چشم برادر، شمس آل احمد، قم، انتشارات کتاب سعدی، ۱۳۶۹.
- مصطفی زمانی‌نیا، فرهنگ جلال آل احمد، تهران، انتشارات معاصر، ۱۳۶۲.
- یادمان جلال آل احمد، علی دهباشی، انتشارات پاسارگاد، تهران، ۱۳۶۴.
- مشکل نیما یوشیج، جلال آل احمد، تهران، انتشارات مشعل و دانش، ۱۳۴۵.
- جلال آل احمد - مردی در کشاکش تاریخ معاصر، حمید تبریزی، تبریز، نشر کاوه، ۱۳۵۷.
- یادمان جلال آل احمد، سیمین دانشور، کیهان فرهنگی، ۱۳۶۶.
- گذشته: چراغ راه آینده، پژوهش گروهی جامی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۱.
- غروب جلال، سیمین دانشور، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۴- یعقوب آژند، ادبیات نوین ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۷۵.
- ۱۵- جلال آل احمد، «یک چاه و دو چاله»، ص ۱۸.
- ۱۶- جلال آل احمد، سه مقاله دیگر، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۲.
- ۱۷- جلال آل احمد، غریزدگی، ص ۲۳.
- ۱۸- جلال آل احمد، دید و بازدید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۴۰.
- ۱۹- همان، ص ۴۰.
- ۲۰- همان، ص ۴۲.
- ۲۱- همان، ص ۴۷.
- ۲۲- همان، ص ۱۳۴.
- ۲۳- همان، ص ۶۹.
- ۲۴- همان، ص ۶.
- ۲۵- همان، ص ۶۷ تا ۴۳.
- ۲۶- جلال آل احمد، پنج داستان، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۵.
- ۲۷- همان، ص ۲۲.
- ۲۸- همان، ص ۳۹.
- ۲۹- هم‌او، دید و بازدید، ص ۱۵۴.
- ۳۰- همان، ص ۱۵۷.



- ۳۱- همان، ص ۱۶۴.
- ۳۲- جلال آل احمد، سه تار، تهران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۲، ص ۷.
- ۳۳- همان، ص ۱۱.
- ۳۴- همان، ص ۱۳.
- ۳۵- هم‌او، «سه مقاله دیگر»، ص ۲۰.
- ۳۶- هم‌او، «از رنجی که می‌بریم»، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹.
- ۳۷- همان، ص ۱۰.
- ۳۸- همان، ص ۱۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



"Dynamic Realism" and Jalal Al Ahmad

Mohammad Hosein Dehghani Firoos Abady, Ph.D.

Abstract

In the history of the culture and literature of Iran, there have been some literary writers who have brought about the greatest change within the society. They have not written for materialistic reasons. Rather, through writing, they have attempted their task of "being aware" and "making aware".

is made of Jalal Al Ahmad whose contribution.

In this study, a discussion to Iran's literature has been really great. Realism is a subject versus sophism, and Jalal's thoughts are based on "Dynamic Realism". He has a rational approach to the events and an active participation in various scenes of life.

I will contrast "Dynamic" and "Static" Realisms in my study. I believe Iranian artists and writers would react differently when encountering different events. Some adopt a "Dynamic" approach to the events. They accept the reality of the events and consider themselves active actors in the drama of life. They follow the pre-arranged pattern of events. Determining their relation to the events, they try to keep abreast of these events artistically and psychologically. Some others submit themselves to the events, which can lead to the erosion of their abilities.

I consider "Jalal" a "Dynamic Realist". To prove this, I will present some evidence through this study.

